

که ما درین لشکر سعادت شهادت خواهیم رسید بعد از ما بچایه اخیه علی بن ابی طالب
شیخ حافظ بهاء الدین عمر اردبیلی رحمتی و سیدان اخیه اشتیاقی که وی
 خود بود که والد وی فوت شد چون بستم تئیمین رسید بخیفان وی را بیکان درزی
 و نشانده ناندی کی بسامونه دران فرصت مولا نارضی الدین علی ما با فی حمله
 قال که از سیدان شیخ عبدالله غریبستانی بوده است وصییت در خضر علیه السلام با برده
 رسیده و رسید که فردا عصر کما است گفته اند که وی پیش در زیارت مولا ناکشته
 که هر که پیش در زیارت باشد و با طایفه اند مولا تا اول طایفه رسیده است
 و بجا نفع صایحی سپرده است تا قرآن را در کرد و خدمت مولا تا بعد از چندگاه باز بر
 گذاشته است شیخ حافظ را دیده است و متغیر شده است و غیر گفته که هبنا نوزند
 عمر را از آن طعامها میدهم که خود میخوری گفته است چکم چیزی دیگر ندارم مولا تا
 و نموده است که با وی باز برده و در اینجا شریعتان که وی توان حفظ کند چنانکه
 شیخ حافظ گفته است که در او ای که مراد اعمیه سلوک راه خدای تعالی پیدا شد در
 نیشا بوم مولا ششمین آیین خلیفه باز شد مشغول بود و درده و بیک شیخ اخیه علی
 هر لایقی نام عزیزی می شنید متمدنی بود که بجا دوم بشی در واقعه دیده که
 منزلت پس رفیع و عمارت عالی و در اینجا جاعت خانه در غایت روح و پاک و در
 پیشان آن رواقی و در پیشان رواقی پرده و بخت و دران جاعت خانه خلق بسیار بود
 رواقی نیز جمعی را که بر نشسته و مولا تا ششمین آیین خلیفه برگذا در رواق نشسته و

نوع مزه و دارم و سکن
 را در همه و دال و بکله

میان

میان جماعت خانه تاجی و بخت و مولا تا میکش این تاج بر سر هر که داشت آید معینها
 با وی حوالات هر کس می آمد و امتحان میکرد بر سر هر یک که داشت می آمد و می نشاند
 انشاه بود و نظر آره می کرد و ناکاه خدمت مولا تا بمن نظر کند و گفته فرزند تو این
 بشرای من خواستم که پیش آیم ناکاه دیده که پرده که در پیشان رواق بود در حرکت
 آمد و از پس آن شخص با هیبت بیرون آمد و بر حرکت و در کنار اخیه نهاد و
 که بکیر این طفل را شنیده از هیبت آن از خواب در آمده و با خود گفت حواله بخد مت
 اخیه علی شالجر ملازمت وی بستم چون چشم وی بر من افتاد گفت حافظ درین
 باشی آمدی دشت بعت نوی داده و لغوی که در وقت بخت کردن و هم و گفت
 که چون در سفر حجاز بغداد رسیدم در خانقاه شیخ نوید الدین عبدالرحمن
 رحمانه نقالی تر و گفته مدان وقت دبیر و می شیخ نوید الدین عبدالرحمن
 شیخ الاسلام بغداد بود و خلیفه جلیز تر و گفته بود در وقت و باع و صید کند
 که چون شرف زیارت روضه شریفه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در پی
 نیاز مندین با مختصر تئیمین سانی و باین عبارت بگوئی که پری عاصی از عاصیان
 امت تو عبدالرحمن بغدادی د عارسان چون شرف زیارت رسیده و شرا اهلان
 بجا می آوری در وصیت شیخ بخط و آمد بهمان عبادت که گفته بود که گفت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم بروی مبارک دهم کشیدند و بر گرفته اند که تو چنین
 مگوی که وی از غایت تواضع چنین گفته است و وی را که بر امت مذکور بود